

## حقیقت و روش در تاریخ نگاری و علوم انسانی ایران معاصر<sup>۱</sup>



تاریخ نگاری بیش از ثبت وقایع صرف است؛ از ثبت وقایع مجزا فراتر رفته، تحلیل و توضیح وقایع را نیز فرامی گیرد. تلاشی است در نشان دادن روابط درونی وقایع و رخدادها. هریک از رشته های تاریخ نگاری: اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فکری، فرهنگی و غیره، محتاج روش مطالعاتی خاص خود است. از این رو چنین بررسی هایی نیز معمولاً به دست متخصصان هریک از این زمینه ها به رشته تحریر می آیند.<sup>۲</sup> تاریخ نگاری نیز مانند دیگر رشته های تحقیق، هیچ گاه در خلأ صورت نمی گیرد. مع هذا آن که بر دیگر زمینه های گسترده تر فکری چه تأثیری برجای می نهد خود امری است متغیر.

آنچه در این بررسی مطرح شده آن است که تاریخ نگاری و اصولاً آگاهی تاریخی در ایران معاصر از برخی جوانب مهم تحت تأثیر ارزش های گسترده تر سیاسی و ایدئولوژیک بوده است.

بحث را با بررسی مختصری در مورد آراء فیروز کاظم زاده، حافظ فرمانفرمایان و فریدون آدمیت، سه تن از مورخین ایرانی در مورد کاستی های تاریخ نگاری معاصر ایران که در سال های دهه ۱۳۴۰ و اوائل ۱۳۵۰ ابراز شده اند آغاز می کنم.<sup>۳</sup> چنان که از تأکید خاص هر سه تاریخ نگار در باب ضرورت معرفی و کاربرد یک روش علمی آشکار است آسیب شناسی آنها از سطح صوری فراتر نرفت. هیچ یک از آنها تأثیر فضای فکری عصر خود را بر تاریخ نگاری مورد توجه قرار ندادند، یعنی فضایی ملهم از تعریف های ایدئولوژیک از واقعیت که بر جامعه آن روز مستولی بود. این خود غفلت مهمی

بود زیرا چنان که در خلال این بررسی نشان داده خواهد شد، آنچه بسیاری از دانشجویان و روشنفکران جوان سال‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به عنوان حقایق اساسی روابط اجتماعی پذیرفتند توسط همان فضای فکری ای شکل گرفت و پرداخته شد که ویژگی عصر آنها بود. لهذا ارزیابی تاریخی نگاری ایران معاصر مستلزم آن است از تاریخ نگاری به عنوان یک رشته تخصصی محض فراتر رویم و آن را در زمینه گسترده‌تر شکل‌گیری ایدئولوژیک جامعه و محیط دانشگاهی ایران در آن زمان بررسی کنیم. یعنی همان محیط دانشگاهی که برخلاف نظر آدمیت که آن را از «لحاظ فکری ورشکسته» تلقی کرده است در آن زمان فکر و ذکرش به مسائل و موضوعات دیگری مشغول بود.

باین حال این نتیجه‌گیری را نباید به عنوان توجیحی بر «فقر تنوریک» دانشجویان تاریخ و علوم انسانی دوره مورد بحث - فقری که خود نیز آن را قبول دارند - تلقی کرد. از جمله دیگر نکاتی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است، شناسایی و بحث مختصر کاستی‌های معرفت‌شناختی و تقلیل‌گرایی‌هایی است حاصل نگرش‌های سیاسی به تاریخ که با وجود تفاوت‌هایی در نحوه بیان مطلب، هم بر مورخ - منتقدی چون آدمیت چیره بوده و هم بر نوع روشی که خواهان نقدش بود.<sup>۴</sup>

### آسیب شناسی‌های معاصر از تاریخ نگاری

مزایا و کاستی‌های تحلیلی تاریخ نگاری ایران در دوران مورد نظر را می‌توان از طریق تأکید و توجه بر سه رساله‌ای نشان داد که به خاطر بیان روشن چگونگی برخورد برخی از مورخان ایرانی نسبت به آسیب شناسی مسائل زمینه کار خود، انتخاب شده‌اند.<sup>۵</sup> این رساله‌ها عبارتند از تاریخ نگاری ایرانی اثر فیروز کاظم‌زاده،<sup>۶</sup> ملاحظاتی درباب منابع شناخت تاریخ قرون نوزدهم و بیستم ایران نوشته حافظ فرمانفرمایان<sup>۷</sup> و انحطاط تاریخ نگاری در ایران اثر فریدون آدمیت.<sup>۸</sup> دو مقاله اول در اصل به زبان انگلیسی منتشر شده و مقاله سوم نیز نخست در سال ۱۳۴۶ به زبان فارسی منتشر شده و چهار سال بعد به انگلیسی ترجمه و به تأیید نویسنده رسید. هر سه این رسائل از آنجایی که در سال‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نوشته و منتشر شده‌اند و ضمن بیان وضعیت تاریخ نگاری عصر خود برای مشکلات متعدد آن نیز راه‌حل‌هایی ارائه داده‌اند، موضوع مناسبی جهت مبحث اصلی این بررسی می‌باشند. این سه رساله علی‌رغم تفاوت‌هایی که از نظر روش فکری و نوع متدولوژی با یکدیگر دارند، از یک رشته خصوصیات مشترک نیز برخوردار می‌باشند. نویسندگان هر سه رساله در این نکته متفق‌القولند که سنت کهن تاریخ نگاری ایران باشیوه انتقادی و روش علمی (از نقطه نظر آکادمیک) تاریخ نگاری معاصر تافرد دارد. علاوه بر این، هر سه بر این نظرند که تنها پس از نهضت مشروطه در سال‌های نخست قرن حاضر و در پی تماس‌های مستمر بیشتر با غرب بود که تنی چند از مورخان ایرانی مسائلی از قبیل روش، جمع‌آوری سند و نقد را مورد توجه قرار دادند. در واقع تأپش از سال‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ اکثر نویسندگان آن دوره که بعدها به عنوان مورخ شناخته شدند، بیشتر به ثبت

تاریخ معاصر علاقه داشته و به آن می پرداختند. وظیفه رسیدگی به دیگر ادوار تاریخ ایران غالباً بر عهده ایرانشناس‌های خارجی بود.<sup>۹</sup> در میان این آثار اولیه مستثنیاتی چند نیز وجود داشت؛ آثاری چون بررسی‌های راهگشای کسروی در باب شهریاران گمنام ایران در قرون سوم و چهارم هجری<sup>۱۰</sup> و بررسی میرزا حسن پیرنیا در مورد تاریخ ایران باستان که در ایام کناره‌گیری او از سیاست و بیشتر با استناد به آثار شرق‌شناسان و ترجمه‌های منابع یونانی و لاتینی به زبان‌های اروپایی صورت گرفت.<sup>۱۱</sup> علاوه بر این، می‌توان آثار عباس اقبال آشتیانی مورخ پرکار ایرانی را نیز مورد توجه قرار داد که گذشته از نگارش تاریخ عمومی ایران از دوران مغول تا نهضت مشروطه در نشریه تاریخی خود، یادگار، بررسی‌های تاریخی دیگری رانیز در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ منتشر ساخت.<sup>۱۲</sup>

رساله فیروز کاظم‌زاده نقطه شروع مناسبی است. او می‌نویسد: «در آغاز باید اذعان داشت که تاریخ‌نگاری ایران معاصر حاصل چشمگیری نداشته و از نقطه نظر تحقیقی آثار مهمی ارائه نداده است.»<sup>۱۳</sup> وی قبول دارد که آثار متأخر سبک و سیاق سنتی تاریخ‌نگاری قرن نوزدهم ایران را پشت سر گذاشته و رنگ و رویی از نفوذ غرب را از جمله علم‌گرایی، شکاکیت، و اندیشه‌های دموکراسی و مارکسیسم به خود گرفته است. کاظم‌زاده، ایران باستان پیرنیا را به عنوان یکی از نمونه‌های خوب سرآغاز شکل‌گیری نوعی دیدگاه جدید انتقادی از سوی مورخان ایرانی در قبال تاریخ‌نگاری ایران مورد استشهاد قرار می‌دهد. وی این‌گرایش را به علم‌گرایی منسوب داشته و در عین حال، شکل‌گیری نوعی «مواضع شک‌گرایانه» در قبال اسلام را نیز در میان مورخان ایرانی شناسایی می‌کند. کاظم‌زاده منکر این فرضیه است که ناسیونالیسم معاصر ایرانی ریشه‌ای غربی دارد و بر این نظر است که: «ورود (ایدئولوژی ناسیونالیستی) به ایران صرفاً به حمایت و تقویت مواضع و اسلوب‌های فکری‌ای منجر شد که از قرن‌ها پیش بخشی از فرهنگ ایران را تشکیل داده بود... از ترکیب رگه‌های بومی و خارجی ناسیونالیسم چنان بیماری دیرپایی پدید آمده است که هیچ‌یک از ایرانیان معاصر نتوانسته‌اند به صورت کامل از عوارض آن مصون بمانند.»<sup>۱۴</sup>

کاظم‌زاده در ادامه بحث احمد کسروی، عبدالله رازی همدانی، ابراهیم تیموری، فریدون آدمیت و نورالله لارودی را به عنوان نمونه‌هایی چند که هریک نوعی ناسیونالیست محسوب می‌شدند، در نظر می‌آورد.<sup>۱۵</sup> وی در زمینه تأثیر دموکراسی بر تاریخ‌نگاری ایران می‌نویسد: «در حالی که ناسیونالیسم اروپایی به راحتی در فرهنگ ایران جای می‌گیرد، دموکراسی با آن کاملاً بیگانه است. تعداد اندکی از مورخین ایرانی به بحث درباره دموکراسی پرداخته‌اند. از آنجا که تاریخ بیشتر تحقیقی است در گذشته تا سعی و تلاشی در نگرش به آینده.»<sup>۱۶</sup>

کاظم‌زاده در تأیید گفته خویش به نمونه کسروی اشاره دارد که از نظر او: «... بیش از آن که به دموکراسی بیانیدشد در اندیشه استقلال ایران است. برای او انقلاب موجه است زیرا هدفش آزادی، اقتدار و رفاه دوباره ایران است. چنین به نظر می‌آید، یا لاقلاً تلویحاً چنین به نظر می‌آید که حقوق

فردی، قانون اساسی، مجلس شورا و حتی آزادی مطبوعات بیشتر نباید به مثابه نوعی ابزار ناسیونالیسم به کار گرفته شوند. . . با این حال کاملاً آشکار است که در مقایسه با تأثیر فوق العاده ناسیونالیسم بر مورخان ایرانی، اندیشه های دموکراتیک تأثیر اندکی داشته اند.<sup>۱۷</sup> و بالاخره در مورد مارکسیسم نیز چنین نتیجه می گیرد که فقدان آشکار «تاریخ نویسی مارکسیستی» احتمالاً بیشتر بیانگر «وضعیت سیاسی» ایران می باشد تا عوامل دیگر.<sup>۱۸</sup>

گذشته از این موارد، فیروز کاظم زاده دو مورد دیگر از آثار نفوذ غرب بر تاریخ نگاری ایران که این بار «کاملاً مثبت» تلقی شده است را نیز برمی شمرد: نفوذی که مورخان را واداشته است تا در انتخاب مضامین تحقیق دقت بیشتر به کار برند و آنها را با تکنیک های مدرن تحقیق تاریخی آشنا ساخته است. معیناً وی در حسرت از دست رفتن «سبک ایرانی» هم سهیم است و از این همه کم مایگی نیز رنج می برد: «نثر معاصر زشت و ناهنجار است و به کرات یادآور ترجمه های دست دوم از زبان های خارجی، که . . . نیز ممکن است در اصل چنین باشد».<sup>۱۹</sup>

مقاله حاضر بر مافرمائیان بیشتر به منابع تاریخ ایران در قرون نوزده و بیست میلادی نظر دارد. وی بر این اعتقاد است که تجربه ایران در قرن نوزدهم به «پل اصلی بین سنت و تجدد» تبدیل شد. وی در ادامه می افزاید: «تاریخ ایران در این دوره بیانگر مبارزه طولانی جامعه آن است. [جامعه ای] سنتی و ناهماهنگ با سیر روزگار، در حالی که در تلاشی نافرجام در احتراز از لبه حسلات غرب - بی رحمانه ترین و بی امان ترین حملات رویارویی سه هزار ساله اش با فرهنگ های بیگانه - به خود می پیچید. با این حال نیروی زوال ناپذیر روند تاریخ آن را به زانو درآورد. جامعه ایران در خلال این مبارزه نافرجام، فرصت آن یافت که نکاتی بالقوه مثبت، مزایایی چند و معدود لذائذی را نیز دریابد. بر این اعتقاد که جامعه ایران بخاطر آن که در مقابل از دست دادن سنت هایش مزایایی به دست آورده است، عمیقاً احساس گناه می کند و دلیل ناراحتی فعلی مردم ایران در قبال آمال و ارزشهای غربی جدیدشان نیز همین است. وظیفه اصلی مورخین ایران امروز آن است که جامعه خود را یاری دهد تا با شناخت علل و چگونگی آن که چرا می بایست خود را به صورت آنچه اینک هست تغییر دهد، وی را به درک و پذیرش وجود کنونی اش رهنمون سازد».<sup>۲۰</sup>

فرمانفرماتیان برای ارتقاء تاریخ نگاری ایران چهار مسیر مختلف برمی شمرد. نخست آن که دانشگاه های ایران در رویکرد خود به مطالعات تاریخی وجه تحقیقی قوی تری اتخاذ کنند. دوم آن که دانشگاه تهران یک نشریه تاریخی منتشر کند. سوم تأسیس یک انجمن تاریخ ملی، فارغ از گرایشات و دغدغه های سیاسی با شعبه هایی در ولایات و چهارم بنیان هر چه سریع تر یک مرکز اسناد ملی.<sup>۲۱</sup>

فریدون آدمیت در آسیب شناسی خود از «کاستی های» تاریخ نگاری معاصر ایران پنج عامل را

برمی شمرد:

۱- بهترین تواریخی که نگاشته اند به حد واقع یابی ختم می گردد. . . ولی واقعیات ماده تاریخ

است و هرآینه رابطه آنها را به دست ندهیم و از مجموع آنها نتیجه گیری نکنیم و براساس آن سیر تاریخ را مشخص نمائیم، از خرمن مواد تاریخ حاصلی نگرفته ایم.

۲- به رشته های مختلف تاریخ و روش علمی نقد و مطالعه هر کدام به درستی شناخته نگردیده است. در مباحث تاریخ اقتصادی و اجتماعی و دیپلماسی و تاریخ فکر بسیار فقیر هستیم.

۳- به طبقه بندی منابع تاریخ و ارزشیابی هر کدام توجه لازم مبذول نمی گردد.

۴- بدتر از همه ناستجدگی های مورخان است در حکمهای تاریخی و قیاسهای بیجا. در ستایش یا نکوهش اندازه و معیاری نمی شناسند و فضاوتهایشان به مدح و ذم شاعران بیشتر می ماند تا رأی تاریخ.

۵- اکثر مورخان ما با جامعه شناسی تاریخ و فلسفه تاریخ آشنایی ندارند.<sup>۲۲</sup>

آدمیت علل پیش آمد چنین وضعیت اسفناکی را به ناتوانی دانشگاهها، در مقام مؤسسات پژوهش عالی، به انجام وظایفشان نسبت می دهد. وی که خود مسئولیتی دانشگاهی را عهده دار بود با قطعیت کامل ابراز می دارد: «شعبه تاریخ دانشگاههای ما گرفتار فقر و افلاس علمی است و به همه چیز می پردازیم جز به تحقیق و تدریس صحیح تاریخ».<sup>۲۳</sup>

راه حل هایی که آدمیت برای سر و سامان دادن به وضعیت تاریخ نگاری ایران پیشنهاد می دهد نیز به قرار زیر است:

«پایه تاریخ نویسی جدید را همان تاریخ تحلیلی و جامعه شناسی تاریخ و تفکر تاریخی تشکیل می دهد. پیشرفت آن منوط به تعلیم روش صحیح علمی مطالعه تاریخ و چگونگی بهره برداری از منابع تاریخ است. اما این مرحله مقدماتی کار است و نباید تنها به آن اکتفا کرد. باید اصول نقد و تحقیق تمام رشته های تخصصی تاریخ را جداگانه آموخت و در هر رشته ای به جریانهای تاریخی و عوامل سازنده آنها توجه داشت و تأثیر آن عناصر را در تطورات تاریخ سنجید...»<sup>۲۴</sup>

سایر عرصه های علوم انسانی و اجتماعی را نیز بحران مشابهی فرا گرفته بود. حمید عنایت که در سال ۱۳۵۳ استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران بود در گزارشی که همان سال در مورد «وضعیت علوم اجتماعی در ایران» ارائه داد از حوزه کار خود برداشت مشابهی با ارزیابی آدمیت از تحقیقات تاریخی داشت. به عقیده عنایت، در ایران علوم سیاسی «در رده آخر سایر رشته های علوم اجتماعی درجا می زد»<sup>۲۵</sup>. ولی وی برخلاف آدمیت، این رانیز ادعان داشت که «واقع بینانه نیست که علل این عقب افتادگی را به صورتی مجزا از کل حیات اجتماعی و سیاسی کشور در نظر آوریم».<sup>۲۶</sup> داده های مندرج در گزارش سال ۱۳۵۱ سید حسین نصر که در آن هنگام استاد فلسفه و رئیس دانشکده ادبیات و

علوم انسانی تهران بود در مورد فعالیت های فلسفی مختلفی که جریان داشت را نیز می توان به عنوان نظری دیگر در نقض ارزیابی آدمیت خاطر نشان ساخت.<sup>۲۷</sup> در واقع در همین دوره خاص تعداد قابل توجهی از متون کلاسیک فارسی و عربی برای نخستین بار تصحیح و منتشر شد و در اختیار دانشجویان

فلسفه قرار گرفت.

اظهارات کاظم زاده، فرمانفرمائی‌ان و آدمیت رامی توان بعنوان وجه بیان مشخص خواست عمومی مورخان و علمای اجتماعی ایران آن دوره در دستیابی به یک متدولوژی علمی به حساب آورد. این مقالات رامی توان بعنوان نمونه‌ای روشن از تلاش گاه‌به‌گاه مورخانی چند، چه در خارج از کشور و چه در داخل برای بیان ضرورت یک روش علمی و طرز برخورد پژوهشگرانه به نگارش تاریخ تلقی کرد. معیناً هیچ‌یک از این فراخوان‌ها واکنش قابل توجهی در ایران برنیا‌نگیخت و به بروز مباحثی نظری و روش‌شناختی منجر نشد. توافق نظر کلی‌ای که به نظر می‌آمد در مورد ضرورت و اهمیت یک روش علمی در میان تمام دانش‌پژوهان ایرانی تاریخ وجود داشته باشد، در همه حال به نحوی مستمر تحت الشعاع یک رشته ملاحظات دیگر قرار داشت، ملاحظاتی که حال اگر نگویم از لحاظ منطقی بی‌ربط بودند، لاقلاً حاشیه‌ای به شمار می‌آمدند. در اکثر این مواقع شیوه بیان و موضع سیاسی روشنفکران بر مسائل نظری و متدولوژیک آنان فائق بود و معمولاً محمول آراء از محتوای و منطق درونی آنها ارج و قرب بیشتری داشت. ارجحیت ملاحظات صوری بر ملاحظات ماهوی مانع از آن بود که فرایند فکر و نحوه بیان به شکل‌گیری و تکوین یک «جماعت علمی» منجر شود.<sup>۲۸</sup> بسیاری، از جمله سه صاحب‌نظر فوق‌الذکر ضمن انتقاد از سطح نازل تحقیق، کاربرد متدولوژی علمی را امری خطیر می‌دانستند. معیناً به رغم هشجاری و حقیقت‌نهفته‌دراین انتقادات و پیشنهادات، این سعی و تلاش جنبه ریشه‌ای نیافت و در نتیجه از دلک و شناخت ابعاد کلی‌تر ماجرا نیز بازماند.

با این حال اصطلاح «روش علمی» از جمله اصطلاحاتی است که باید در مورد معنا و مفهوم آن دقت بیشتری به کار برد و آن را در چارچوب معنای مصطلح آن در ایران، مثلاً مانند آنچه مراد آدمیت است در نظر گرفت.<sup>۲۹</sup> در واقع اصطلاح «علم» در ایران مفهومی به مراتب گسترده‌تر از science در کاربرد معاصر انگلیسی آن دارد. اصطلاح «علمی» نه فقط معنایی مشابه «مبتنی بر تحقیق» و «غیر مبهم» در خود دارد که یادآور برداشت سنتی کلمه به عنوان دانشی فراگیر (علم، هنر، فلسفه... و غیره) نیز می‌باشد. حال آن‌که اصطلاح «علمی scientific» (لاقلاً در زبان انگلیسی)، یادآور نوعی مفهوم خام مارکسیستی از تاریخ است و نیز یادآور این توهم که با در دست داشتن تمام داده‌ها می‌توان تاریخی کامل نگاشت که تمامی گذشته و حال و آینده را بیان نماید؛ تنها لازمه کار نیز انبوهی از داده‌ها و آمارهاست و ذهنی منظم...، که البته یاوه‌ای نیز بیش نیست. از سوی دیگر امر «تحقیقی» یا «عینی» به معنای آن است که تاریخ یا ادبیات را در زمینه کلی‌شان مورد توجه قرار داد و نه به شیوه‌ای دلخواه و از سرتفنن.

### نقش ایدئولوژی

در آن دوره به راسی‌کاربرد گسترده روش علمی و ارتقاء سطح تسهیلات تحقیقی ضرورت کامل

داشت ولی در عین حال یک مانع ایدئولوژیک مهم نیز بر سر راه این امر وجود داشت، مانعی به صورت تقابل صوری واقعیت به دو اردوی متخاصم که تا پشت سر گذاشته نمی شد هیچ پیشرفتی نیز صورت نمی گرفت. معمولاً درک و برداشت از پدیده های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، و همچنین جذب فکری اندیشه ها و استعارات و مضامین انگاره ها، تحت الشعاع نوعی خصوصیات ایدئولوژیک از پیش تعیین شده بود. ولی غالباً صاحب نظران منتقد یا عامل ایدئولوژیک را کاملاً از نظر دور می داشتند و یا آن را سرسری می گرفتند. در حالی که مورخان و اساتید علوم اجتماعی کماکان در جستجوی روش های جدید و علمی بودند، فضای ایدئولوژیک کشور به نحوی بود که حتی آثاری چون **تاریخ چیست؟** به قلم ای. اچ. کار که ترجمه فارسی آن تازه در تهران منتشر شده بود، هدف یک تحریم عجیب و غریب قرار گرفت.<sup>۳۰</sup>

چنین شایع بود که «فتوای» تحریم از سوی امیرحسین آریانپور صادر شده است. وی در آن ایام از چهره های ذی نفوذ محافل دانشجویی و روشنفکری چپ ایران بود.<sup>۳۱</sup> گویا **تاریخ چیست؟** کتابی «بورژوایی» و لهذا «انحرافی» تشخیص داده شده بود؛ اثری که حداکثر یک «تجمل روشنفکری» بیش نبود و باتوجه به «شرایط تاریخی» وقت، و دیگر «ضرورت های» مبرم موجود در عرصه ادبیات «مقاومت»، به کار روشنفکران ایران نمی آمد.<sup>۳۲</sup> همان هایی که نسبت به آثاری چون **تاریخ چیست؟** با سوء ظن می نگریستند و حتی حاضر بودند که تحریم مضحک آن را هم تحمل کنند، اغلب نگران حفظ الصحه سیاسی آثار منتشره در زمینه هایی چون جامعه شناسی و فلسفه تاریخ بودند. تا آنجایی که به بازار مصرف روشنفکران جوان مربوط بود، این گونه آثار می بایست به صحنه اپوزیسیون رسیده باشد. در چنین فضایی موضوع اعتبار یا مشروعیت یک اثر اهمیتی تعیین کننده داشت. بدین ترتیب بسیاری از سردمداران روشنفکری بر خود فرض دانسته هر اثری را که بنابه دلیلی آزمون ایدئولوژیک رایج را پشت سر نمی گذاشت، مورد طعن و لعن قرار داده تا مبادا ذهن پاک و ساده نسل جوان را آلوده سازد. طولی نکشید که در برخی از محافل روشنفکری (از جمله گروه های مطالعات مارکسیستی) ترس از مسمومیت غذایی فکری به نوعی پارانوایا تبدیل شد که نوع تغذیه فکری را صرفاً به معدودی اقلام بی مزه و از قبل جویده شده محدود ساخت.<sup>۳۳</sup>

درکنار این گرایش که نسل جدید فعالین سیاسی را در ایران فراگرفته بود، روند مشابهی را نیز می توان در تلاش های نظام حاکم ملاحظه کرد در پالایش عرصه سیاسی و هم علوم سیاسی کشور که روی دیگر همان سکه بود. یکی از نقاط مشترک این دو گرایش، اعتقادی مشترک بود به اندیشه رستگاری فرجامین در تاریخ (salvation history)، یعنی اندیشه ای مبتنی یک دگرگونی بنیادی وضع موجود. وجه تمایز این گرایش ها مسئله زمان بود. هرچند که وجه مشترک هر دوی این گرایش ها تکیه بر بنیادی فرجام گریانه بود، ولی زمینه بروز و تحقق این فرجام گرایی نزد هریک فرق می کرد. دریک سو اندیشه آشنای عدل غایی و آمرزش نهایی شیعه قرارداد داشت که معمولاً به صورت

مفاهیمی مبتنی بر نوعی تقدیر فراتاریخی تبلور می‌یافت و از سوی دیگر علم النجات (soteriology) رایج مارکسیستی و مدینه فاضله‌گرایی چپ، یعنی اندیشه‌گذر به سوسیالیسم و درنهایت کمونیسم. چنین گذری، جهش از عرصه ضرورت به قلمرو آزادی و لهذا حل و فصل تضادهای آشتی‌ناپذیر جامعه محسوب می‌شد. این روند، پروژه‌ای تاریخی محسوب می‌شد: با مداخله فعالانه عامل انسانی یا نخبه‌گان پیشتاز یا معجون غربی از هردو، دستگیری حاصل می‌شد.

برای مثال می‌توان به کتاب در آستانه رستاخیز اثر امیر حسین آریانپور اشاره کرد که در سال‌های نخست دهه ۱۳۵۰ در میان هوادارانش محبوبیت خاصی داشت. این اثر که با عنوان فرعی «رساله‌ای در باب دینامیسم تاریخ» نخست در ۱۳۳۱ منتشر شده بود<sup>۳۴</sup> تأکید مجدد و ساده‌شده‌ای بود بر ماتریالیسم تاریخی، همراه با انبوهی از ارجاعات پراکنده و غالباً غیرضروری - به منابع فارسی و انگلیسی برای تحت تأثیر قراردادن خوانندگان غیروارد. <sup>۳۵</sup> نمونه‌ای دیگر از تلفیق ایدئولوژی و سیاست، که بر مبنای مشابهی از استعاره رستگاری تاریخی استوار بود، در سال‌های میانی دهه ۱۳۷۰ صورت پذیرفت، هنگامی که نظام حاکم درائشای راه پرشتابش به «دروازه‌های تمدن بزرگ» تصمیم گرفت برای بسیج مشارکت سیاسی توده‌هایی که غالباً بی‌اعتقاد (یا مردد) بودند، دست به یک رشته اقدامات سیاسی بزند و ابزار اصلی آن‌را نیز در تأسیس «حزب رستاخیز» یافت. این تجربه نه فقط به شکست منجر شد که در تسریع فروپاشی نظام و پیش آمد انقلاب ۱۳۵۷ نیز مؤثر واقع گردید.

### تأثیر ایدئولوژی بر روشنفکران

با توجه به فضای ایدئولوژی زده وقت، به هیچ وجه شگفت نبود که معیارهای نقد و ارزیابی روشنفکران نیز بر ترجیح معقول با برترشناسی نظری و یا بحث محتوایی آثار مزبور استوار نباشد. درواقع ستایش بی‌حد و مرزی که از برخی اندیشه‌ها یا شارحان آنها صورت می‌گرفت بیشتر حاصل برداشت‌هایی تضادفی یا خیالی بود. مثلاً با آن که آریانپور یکی از نویسندگان محبوب و مورد «اعتماد» بسیاری از روشنفکران محسوب می‌شد ولی معروف‌ترین و پرخواننده‌ترین اثر او کتابی بود که با اقتباس از جامعه‌شناسی اگبرن و نیمکف، منتشر ساخت، اثری که روزگاری یکی از کتب درسی متعارف آمریکایی در این زمینه بود و به سختی می‌شد آن را در زمره ادبیات رادیکال و حتی بالنسبه رادیکال به حساب آورد.<sup>۳۶</sup> در این مورد خاص نیز بازهم چگونگی شهرت و تبلیغ کار بود که نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد و نه خود اثر. در چارچوب معیارهای آکادمیک آمریکا اگبرن همانی که بود نمود می‌یافت، یعنی متخصصی در عرصه روش‌های کمی و یکی از هواداران موازنه و انطباق اجتماعی. ولی اگبرن به روایت آریانپور برای بخشی از خوانندگان ایرانی به نویسنده یکی از متون ضروری ادبیات مبارزاتی تبدیل شد.<sup>۳۷</sup>

به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان از مشارکت آریانپور در ترجمه بخشی از تاریخ تمدن



ویل دورانت اشاره کرد.<sup>۳۸</sup> تردید نیست که سهم او در ترجمه این مجموعه در محبوبیت بعدی آن در میان چپ ایران مؤثر واقع شد. والا ویل دورانت از جمله نویسندگانی نبود که بتوان آثارش را در زمره ادبیات چپ طبقه بندی کرد. آریانپور در موقعیتی دیگر در خلال مصاحبه ای که در سال ۱۳۴۶ انجام داد، پس از طرح این فرضیه که در ایران علوم اجتماعی دنباله رو نمونه های غربی است و پس از تکرار اظهارات پیشینش مبنی بر به بن بست رسیدن علوم اجتماعی «غربی»، با لحنی که یادآور فرمایشات حزبی بود نتیجه گرفت که: «خوشبختانه از حدود ۱۹۶۰ به این سو که تزلزل فرهنگی جامعه های غربی آشکارتر شده است، برخی از محققان بزرگ غربی هم ناگزیر از تشخیص و اعلام انحراف عملی خود شده اند.»<sup>۳۹</sup>

و در مقام ارائه مثال پتیریم سوروکین و گزارشی که او در سال ۱۹۶۵ نوشته بود<sup>۴۰</sup> را مورد اشاره قرار داد و چنین استدلال کرد: «در ایران اگر از من نمیشوند، از سوروکین بشوند که برای بازداشتن انحطاط دیرنده علوم اجتماعی، تصحیح و تعدیل روشهای به اصطلاح عینی و استفاده از نظریه های فلسفی ضرورت حیاتی دارد.»<sup>۴۱</sup>

باتوجه به نگرش تحلیلی و آراء سیاسی سوروکین، استشهداد به وی اندکی غریب می نماید<sup>۴۲</sup>. چنین به نظر می آید که وی بیشتر به عنوان یک آئینه عبرت برای خوانندگان ساده دل و از لحاظ تنوریک ناواری انتخاب شده بود تا فی الفور از زبان یکی از کسانی که از اقتدار فکری برخوردار بود و اینک از قعر دیدگاه به ظاهر منحط غربی سخن می گفت یک نتیجه اخلاقی و سیاسی بگیرند<sup>۴۳</sup>.

اگرچه چنین وضعیتی را از نقطه نظر فکری محض به هیچ وجه نمی توان توجیه کرد ولی اگر آن را در چارچوب ملاحظات ایدئولوژیک و سمبولیک وقت در نظر بگیریم، لااقل قابل درک می نماید. به همین نسبت آگاهی نسبت به این ملاحظات می تواند علل عدم آمادگی ناظران کار آزموده ای، چون سه مورخ فوق الذکر را در فهم تأثیر فضای فکری گسترده تر موجود بر عرصه های تخصصی آنها نیز درک کرد. آنها موانع اصلی کار را در کاستی های روش شناختی و نارسایی های تشکیلاتی می دیدند و لابد انتظار داشتند که با رفع این نارسایی ها از طریق اتخاذ یک رشته تدابیر عینی نتایج دلخواهی نیز فراهم آید. در عین حال عوامل روانشناختی و ایدئولوژیک در شکل گیری سلاقی آموزشی نسل جوان توجه کافی مبذول نشد و از سوی مورخان و جامعه شناسان برای شناخت مضامین خاصی که علائق و توانایی های قشر روشنفکر را برمی انگیزت، هیچ گونه تلاش منظمی صورت نگرفت. از این رو انتقاد از نهادهای دانشگاهی ایران که از لحاظ فکری ورشکسته اند انتقادی بود یکجانبه و مبتنی بر تصور ناقصی از واقعیت امر.

در واقع طی همین دوره ای که نقدهای فوق الذکر ایراد می گردید یک نظام برترشناسی فکری، دست کم در سطح و در ظاهر روابط روشنفکری رواج یافته بود. این نظام جدید بیش از هر چیز در اندیشه ایجاد و تبلیغ آلترناتیوی بود بر وضعیت موجود و آگاهانه برای مقابله با دستور کار رسمی

دولت، یا برآن بود که برای مقابله- یا گنر از- آنچه دستور کار رسمی دولتی تلقی می شد بیان متفاوتی برپا دارد، هر چند بیان متفاوتی تخیلی. در چنین وضعیتی برای هرگونه ارزیابی یا داوری در مورد حیات فکری جامعه باید که کارکرد اجتماعی ایدئولوژی را نیز در نظر آورد. در واقع اگر در این جا ابتدایی ترین اصول جامعه شناسی اندیشه به کار گرفته شده بود شاید که به حکم نهایی ورشکستگی فکری مؤسسات دانشگاهی ایران نیز نمی رسیدیم. تاریخ فکری ایران را در صد سال اخیر، و بویژه سال های دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ غالباً رشته فعالیتهایی شکل بخشیده است که به نحوی از انحاء درگیر ایجاد نوعی بیان متفاوت بوده است.

پافشاری در احراز این بیان متفاوت نیز نه تنها به عنوان فعالیتی سیاسی دانسته می شد بلکه آثار گسترده تری هم برآن مترتب بود. برای بسیاری از روشنفکران، حال اگر نگویم هدف اصلی، لااقل تنها راه صحیح فعالیت فکری در دستیابی به این بیان متفاوت نهفته بود بدین ترتیب طرز بیان متفاوت همراه با تمامی سمبولیسم و محدودیت هایش، جایگزین نقد خردمندانه و درک مستقیم واقعیت شد. نقد سیاسی و فرهنگی ای که در این چارچوب شکل گرفت بیشتر سمبولیک و استعاری بود و برای شکل دادن به خردی عملی و کارآمد کارآیی نداشت. با در نظر داشتن چنین وضعیتی است که اغتشاش ایدئولوژیک بسیاری از روشنفکران در سال های قبل و بعد از انقلاب ۱۳۵۷ قابل درک می شود.

### نتیجه گیری

فرهنگ سیاسی و نقد سیاسی اپوزیسیون ایران در سال های دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از نوعی نگرش شبه تخیلی و فرجام گرایانه متأثر بود مبتنی بر این پیش فرض خام که تنها راه نجات منوط به سرنگونی نظام سیاسی است. البته صرفاً از لحاظ فکری ورشکسته خواندن این وضعیت و از کنارش گذشتن نشانی از ساده انگاری است. بررسی دقیق تر موضوع، بیانگر آن است که این نگرش فرجام گرایانه بیشتر درگیر تعیین مشروعیت و یا عدم مشروعیت موضوعش بود- که در این مورد خاص عبارت بود از واقعیت موجود سیاسی و این به نوبت خود، هم بر محتوای حیات فکری اثر نهاد و هم بر شکل آن و در این رهگذر بر مواردی بسیار از نظام ارزشی گرفته تا اولویت های آموزشی تأثیر گذاشت.

وابستگی ذهنی روشنفکران به سیاست، مانع از آن شد که نسبت به اوضاع جدید واکنشهایی نوآورانه شکل گیرد. تلاشهایی گاه به گاه برای جذب طیف متنوعی از سنن فکری غرب صورت گرفت بی آن که به شکل گیری مکاتب منسجم فکری منجر شود. زیرا کم بود تعداد ایرانیانی که با این اندیشه های غربی آشنایی ای واقعی داشته باشند. اندیشه های نو به صورتی تصادفی و از سر تفنن توسط آنهایی که در دانشگاه های اروپایی و آمریکایی تحصیل کرده بودند وارد کشور شده بود. به علاوه همین اندیشه های نو هم غالباً محصور مثنی اصطلاحات و واژه هایی می گشتند که از روی ناشیگری و در عین حال فضل فروشی برای گروه جدیدی از خوانندگان ایرانی ساخته شده بودند. این هرج و مرج

زبانی بیشتر بیانگر تفاوت های موجود در پیشینه آموزشی نویسندگان مختلف بود. حاصل آن که نحوه بیان موجود در عرصه علوم انسانی و اجتماعی نیز بیشتر به یک سرهم بندی مکانیکی اصطلاحات گوناگون شباهت یافت تا یک روند منسجم تشکیل مفاهیم. برای بسیاری از منتقدین این وضعیت درکل به صورت یکی از عوارض **غربزدگی** نمود یافت.<sup>۴۴</sup> علاوه بر این، بخش فزاینده ای از این نویسندگان جدید و روشنفکران جوان نیز درمقایسه با اسلاف خود از آموزش کافی در زبان و ادب فارسی نیز بهره مند نبودند.<sup>۴۵</sup>

درواقع تأثیر غرب بر روشنفکران ایرانی و رابطه عشق و نفرتی که نسبت به حضور فرهنگی آن ایجاد شد از اهمیت خاصی برخوردار است. تنها در خلال رونق بازار نفت در دوره سالهای دهه ۱۳۴۰ تا اواسط دهه ۱۳۵۰ بود که برای مدت زمانی کوتاه برخی از روشنفکران واقعاً نسبت به «غرب منحط» احساس برتری کردند<sup>۴۶</sup>، که آن احساس نیز دوام چندانی نیاورد.

از این رو وجه مهمی از میراث اپوزیسیون سیاسی و فرهنگ سیاسی ای که سهم بسیاری از روشنفکران جوان ایران گردید عبارت بود از تأثیر ناگواری که عبارات من درآوردی و زبان تصنعی بر تاریخ فکری دوره متأخر برجای گذاشتند- به نحوی که دلپستگی افسارگسیخته به واژه پردازی به تدریج جای تفکر جدی را گرفت. این زبان تصنعی درجائی که باید روشنی بخش باشد، دست به تحریف می زند و دست آخر همه را به اشتباه می اندازد.<sup>۴۷</sup> معمولاً نارسائی های زبانی و فکری روشنفکران جوان در سال های دو دهه مورد بحث در زیر پوشش ابراز احساسات شدید و توسل به متغیرهای عرضی مانند تیپولوژی و سمبولیسم پنهان می شد- اشاره به سانسور سیاسی هم بهانه خوبی بود که بکرات در توجیه این وضعیت آورده می شد، بهانه ای که البته یکسر غلو نبود.

و بالاخره یکی از مهمترین نارسائی های نظری و معرفت شناختی که از برداشت سیاسی مفرط از واقعیت های تاریخی گذشته و حال پدید می آید، حال چه از سوی اپوزیسیون سیاسی اندیش یا تحلیل گران کارآموده تر آن است که به تدریج بازنمای صورت ظاهر بر محتوایی عقلایی فائق می آید. این گرایش بر تصویری که جریان روشنفکری معاصر ایران از خود دارد تأثیر چشمگیری نهاده است. از زمان نهضت مشروطه تاکنون فرهنگ سیاسی ایرانیان چنان در قید و بند صورت پردازی و ارائه اتفاقی و بی ارتباط برخی اندیشه ها بوده است که بسیاری از ارکان اندیشه سیاسی معاصر مانند اندیشه حقوق فردی به ندرت فرصت آن یافته است که در فرهنگ سیاسی ریشه دوانده یا به گرایش های فکری قابل اعتمادی تبدیل شود. درعوض تقلیدی گاه به گاه از صورت های انتزاعی (که برخی وارداتی بوده و برخی دیگر نیز مجعول) دوام یافت. با این حال این نکته را باید در نظر داشت که هر چند هم در بررسی این فضا موشکافی شده و مته به خشخاش گذاشته شود، نمی توان آن را از نظر فکری ورشکسته دانست.

۱- عنوان این مقاله را از کتاب هانس گئورگ گادامر، *حقیقت و روش گرفته‌ام*، Hans-Georg Gadamer, *Truth and Method*, English translation by William Glen-Doepel, edited by Garrett Barden and John Cumming, London: Sheed & Ward Ltd., 1975; originally published in German as *Wahrheit und Methode*, Tubingen: J.C.B. Mohr, 1960.

در اینجا لازم می‌دانم از پروانه آبراهامیان، محسن آشتیانی و ولی نصر به خاطر مطالعه طرح اولیه این مقاله و ملاحظاتشان در این باب تشکر کنم. باین حال مسئولیت تمام کاستی‌های آن برعهده نگارنده است. این مقاله قبلاً با مشخصات زیر منتشر شده است:

Ali Gheissari, "Truth and Method in Modern Iranian Historiography and Social Science (Middle East), No.6, Spring 1995, ences," *Critique (Journal for Critical Studies of the Middle East)*, pp.39-56.

۲- برای آگاهی از یکی از مباحث اخیر در این باب بنگرید به:

Albert Hourani, "How Should We Write the History of the Middle East?" *International Journal of Middle East Studies*, 23, No.2 (1991), pp.125-136.

۳- کاظم زاده و فرمانفرمایان هر دو به ترتیب در دانشگاه‌های ییل و تگزاس (آستین) تدریس کرده و در باب تاریخ دیپلماتیک ایران در عصر قاجار و اصلاحات صفویه صاحب اثرند بنگرید به:

Firuz Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia, 1864-1914 (A Study in Imperialism)*, New Haven, CT: Yale University Press, 1968; and Hafez F. Farmayan, *The Beginnings of Modernization in Iran: the Policies and Reforms of Shah Abbas I (1587-1629)*, Salt Lake City, UT: Middle East Center, University of Utah, 1969.

فریدون آدمیت در کادر دیپلماتیک وزارت امور خارجه ایران شاغل بود و در ایران به تحقیق می‌پرداخت. وی با انتشار کتاب *امیرکبیر و ایران* مقام برجسته‌ای در تاریخ نگاری معاصر قاجار کسب کرد. بنگرید به فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، یا ورقی از تاریخ سیاسی ایران، ج ۱، ج ۳، تهران، ۲۴-۱۳۲۳ (ج ۳ در یک مجلد و اصلاحات، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۸)

۴- برای آگاهی از آثاری که به زبان فارسی که در این دوره در زمینه تاریخ نگاری منتشر شده است. بنگرید به: عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ در ترازو*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۴. و به عنوان یکی از نمونه‌های نخستین بحث در باب لزوم احراز روش علمی در تاریخ نگاری بنگرید به: رشید یاسمی، *آیین نگارش تاریخ*، تهران، ۱۳۱۶. برای آگاهی از نگرش کلی در مورد دگرگونی‌های حاصله در شیوه‌ها و بینش حاکم بر تاریخ نگاری معاصر ایران بنگرید به:

Iraj Afshar, "L'historiographie persane", *Luqman*, X, No.2 (1996), PP.57-72

برای آگاهی از یک بررسی مستند از آثار تاریخی منتشر شده در ایران از سال‌های دهه ۱۳۶۰ بنگرید به

Abbas Amanat, "The study of History in Post- Revolutionary Iran:

Nostalgia or Historical Awareness?" Iranian Studies, XXII, No.4 (1989), PP.3-14.

برای آگاهی از میزان گستردگی تعدادی از مورخین و پژوهشگران ایرانی در مورد علاقه عمومی اخیر نسبت به تاریخ بنگرید به چنگیز بهلوان (ویراستار)، کتابنمای ایران، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶، صص ۶۴-۲۳۳؛ علت توجه عمومی به تاریخ معاصر چیست؟ گفتگویی با ایرج افشار، منصوره اتحادیه، علی اکبر سعیدی سیرجانی، جواد شیخ الاسلامی و عباس زریاب خویی. برای آگاهی از مباحثی در عرصه بررسی برخی از رویکردهای ایدئولوژیک نسبت به دوران مصدق در تاریخ نگاری بعد از انقلاب بنگرید به

Farhang Rajaei. "Islam, Nationalism and Musaddiq's Era: Post- Revolutionary Historiography in Iran." in James A. Bill and Roger Louis, eds. Musaddiq, Iranian Nationalism, and Oil (Austin, Texas: University of Texas Press, 1988), pp.118-140.

برای آگاهی از تجزیه و تحلیل‌هایی دیگر در زمینه رویکردهای ایدئولوژیک نسبت به تاریخ ایران در قرن بیستم بنگرید

به

Ervand Abrahamian. Khomeinism: Essays on the Islamic Republic (Berkeley: University of California Press, 1993), see in particular chapter 4: "History Used and Abused." pp.88-110 and 160-168.

۵- در این بررسی نه به جوانب گسترده‌تر آثار این مورخین پرداخته می‌شود و نه به هیچ‌یک از آثار اخیر آنها. آدمیت هنوز درخواست پیشین خود مبنی بر کاربرد یک روش انتقادی و اهمیت یک رویکرد محققانه در قبال اسناد تاریخی تأکید دارد. بنگرید به فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم، مجلس اول و بحران آزادی، تهران، انتشارات روشنگران، بی‌تا، صص ۲۵-۱۳. آدمیت در یکی دیگر از آثار خود، جزوه جدلی‌ای که پس از انقلاب منتشر کرد، ابعاد گسترده‌تری از دیدگاه انتقادی خود را مطرح نموده است. وی در این نوشته به ویژه کسانی چون جلال آل احمد و مهدی بازرگان را به خاطر باره‌ای موارد از جمله خلط مباحث دینی با ایدئولوژی سیاسی مورد انتقاد قرار داده است. تشریحی که از نقطه نظر او آشننگی‌های سیاسی و فکری بسیاری را موجب شده است. بنگرید به فریدون آدمیت، آشننگی در فکر تاریخی، تهران، جهان اندیشه، ۱۳۶۰.

6. Firuz Kazemzadeh. "Iranian Historiography." in Bernard Lewis and P.M. Holt (eds.), Historians of the Middle East. New York: Oxford University Press, 1962, pp.430-34

7. Hafez F. Faramayan. "Observations on Sources for the Study of Nineteenth- and Twentieth- Century Iranian History." International Journal of Middle East Studies. 5.

No.1(1974), pp.32-49.

۸- فریدون آدمیت، انحطاط تاریخ نگاری در ایران، سخن، فروردین ۱۳۴۶، شماره ۱، صص ۳۰-۱۷.

ترجمه انگلیسی

Studies, IV, No. 4 (1971), pp. 132-156.

۹- برای مثال بنگرید به یکی از بررسی‌های اولیه بار تولد

W. Barthold, *Turkestan Down to the Mongol Invasion*, English translation, revised by the author with the assistance of H.A.R. Gibb, 2nd edition, London, 1928 (4th English edition with an additional chapter, hitherto unpublished in English, translated by Mrs. T. Minorsky and edited by C.E. Bosworth, London, 1977); originally appeared as V.V. Bartold, *Turkestan v epokhu mongol'skago nashestviia*, S.-Peterburg: Akademiia Nauk, 1898-1900.

ترجمه فارسی توسط کریم کشاورز تحت عنوان *ترکستان نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول*، تهران ۱۳۵۲. همچنین بنگرید به بررسی‌های گریشمن در باب ایران پیش از اسلام: *L'Iran des origines a L'Islam*, Paris, Payot, 1951. (ترجمه فارسی توسط محمد معین تحت عنوان *ایران از آغاز تا اسلام* تهران ۱۳۳۶ و

*Iran: Parthes et Sassanides*, Paris: Gallimard, 1962.

ایضاً تحقیقات بطروففسکی در باب روابط ارضی ایران در عهد مغول تحت عنوان:

*Zemledelie i agrarnie otonosheniya v Iran XIII-XIV vekov*, Leningrad: Izd-vo Akademii Nauk SSSR, 1960.

ترجمه فارسی توسط کریم کشاورز تحت عنوان *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول: قرنهای سیزده و چهارده میلادی*، ج ۲، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴. برای آگاهی از یک بررسی مختصر از بررسی‌های تاریخی خارجی‌ها از ایران، از جمله تعدادی از مورخین روس بنگرید به

Hamid Enayat, "The Plotities of Iranology", *Iranian Studies*, Vol. IV, number 1, (1973), pp. 2-20.

۱۰- احمد کسروی، شهریاران گمنام، تهران ۱۳۰۷، (چاپ جدید تهران، ۱۳۳۵)

۱۱- حسن پیرنیا، مشیرالدوله، ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم ج ۳، تهران ۱۳-۱۳۱۱

(ج ۲، تهران، ۱۳۳۱)

۱۲- بنگرید به عباس اقبال آشتیانی، *تاریخ مغول*، تهران ۱۳۱۲ (چاپ جدید تهران ۱۳۴۱). برای آگاهی از کتابشناسی کلی تاریخ ایران- از جمله ترجمه‌هایی از زبانهای دیگر- بنگرید به مریم میراحمدی و غلامرضا ورهرام (گردآورندگان)، *کتابشناسی موضوعی تاریخ ایران* تهران: انتشارات مهرداد، ۱۳۶۲

13-Kazemzadeh, "Iranian Historiography" : *Loc.cit.*, p.430

14-Ibid., p.432

۱۵- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۲۱-۱۳۱۹ (ج ۱۱)، تهران، امیرکبیر، (۱۳۵۴)،

عبدالله رازی همدانی، تاریخ ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۳۵، ابراهیم تیموری، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران ۱۳۳۲؛ نورالله لارودی، زندگانی نادرشاه: نادر پسر شمشیر، تهران، شرکت طبع کتاب، ۱۳۱۹ و فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، پیشین. برای آگاهی از بحثی جالب در مورد ابعاد گسترده تر این گرایش بنگرید به

M. Reza Afshari. "The Historians of the Constitutional Movement and the Making of the Iranian Populist Tradition." International Journal of Middle East Studies.25,

No.3(1993). pp.477-494.

16.Kazemzadeh, "Iranian Historiography," Loc. cit., p.433.

17.Ibid., pp.433-434.

18.Ibid., p.434.

19.Ibid., p.434.

20.Hafez F.Farmayan. "Observations on Sources for the Study of Nineteenth- and Twentieth-Century Iranian History." loc. cit., p.33.

21.Ibid., p.48.

22.Fereydoon Adamiyat, "Problems in Iranian Historiography," loc. cit., pp.142-5

23.Ibid., pp.145-146.

24.Ibid., p.147.

25. Hamid Enayat. "The State of Social Sciences in Iran." Middle East Studies Association Bulletin. 8. No.3 (1974), pp.1-12. quotation from p.3.

26.Ibid., p.3.

27.Seyyed Hossein Nasr, Islamic Philosophy in Contemporary Persia: A Survey of Activity During the Past Two Decades, Salt Lake City, UT: Research Monograph No.3. Middle East Center. University of Utah.1972.

۲۸- «جماعت علمی» (scientific community) و «جماعت زبانی» (language community)

به تعبیری که در اثر زیر افاده شده است:

Thomas Kuhn in his The Structure of Scientific Revolutions. Chicago, IL: The University of Chicago Press.1962.

30-E.H. Carr, What Is History?, London: Macmillan, 1961.

ترجمه فارسی توسط حسن کامشاد و تحت عنوان تاریخ چیست؟، تهران: خوارزمی، ادوارد هالت کار (۱۹۸۲-۱۹۸۲) از نویسندگان معروف بریتانیا که در تاریخ و سیاست روسیه معاصر تخصص داشت. وی در خلال سال‌های جنگ جهانی اول به وزارت امور خارجه بریتانیا پیوست و در فاصله سال‌های ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۶ در آنجا به خدمت اشتغال داشت. در سال‌های جنگ جهانی دوم (۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶) از معاونین سردبیری نشریه تایمز لندن بود. علاوه بر این وی در دانشگاه ویلز (۴۷-۱۹۳۶) به تدریس سیاست بین‌المللی و در Balliol کالج آکسفورد نیز (۵۵-۱۳۵۳) به تدریس سیاست اشتغال داشت و بعدها نیز به سلک اساتید تربیتی کالج کمبریج پیوست.

از دیگر آثار او می‌توان به کتب زیر اشاره کرد

Michael Bakunin (London: Macmillan, 1937); and A History of Soviet Russia which includes The Bolshevik Revolution, 1917-1923 (3 Vols., London: Macmillan, 1950-53), The Interregnum, 1923-1924 (London: Macmillan, 1954), Socialism in One Country, 1924-1926 (3 Vols., London: Macmillan, 1958-64), and Foundations of a Planned Economy, 1926-29 (with R.W. Davies, London: Macmillan, 1969). 1917: Before and After (London: Macmillan, 1969); and From Napoleon to Stalin (Essays) (London: Macmillan, 1980). What is History? is based on the George Macaulay Trevelyan Lectures Carr gave at the University of Cambridge, January-March 1961.

۳۱- در مورد این فتوا و اصولاً آن که واقعاً صادر شده بود یا خیر بحث بسیار است. حتی اگر آریانه‌پور نیز چنین فتوایی را صادر نکرده باشد، ولی صرف تحریم تاریخ چیست؟ توسط برخی از روشنفکران در سال‌های نخست دهه ۱۳۵۰ خود گویای بخشی از تاریخچه روشنفکری ایران است.

۳۲- اگرچه ای. ایچ. کار، گاهی نسبت به استالین دیدگاهی انتقادی ابراز می‌داشت، ولی وی در بریتانیا بیشتر به همدلی با انقلاب روسیه و ستایشگر مزایای نهفته در برنامه‌ریزی شورایی شهرت داشت. علاوه بر این وی از جمله کسانی بود که در سال‌های پس از جنگ بر اصل همکاری با اتحاد شوروی تأکید می‌ورزید. برای آگاهی بیشتر بنگرید به

Ferdinand Mount (Edited with an Introduction), Communism (A TLS Companion), Chicago, IL: The University of Chicago Press, 1992, p. xxi.

این نکته به ویژه در خلال مباحثاتی که پس از درگذشت او بین منتقدان و هوادارانش صورت گرفت آشکار است.

به ویژه بنگرید به دو نقدی که بر کتاب زیر منتشر شد:

E.H. Carr's The Twilight of the Comintern, 1930-1935 (London: Macmillan, 1982), by Norman Stone and Leopold Labedz in the London Review of Books (hereafter LRB) and in the Times Literary Supplement (hereafter TLS) respectively. Norman Stone, "Grime Eminence." LRB, Janu-



ary20.1983; and Leopold Labedz. "A History in the Making." TLS, J3 (reprinted in Ferdinand Mount (ed.), Communism, op. cit., pp. 189-209).

انتشار این نوشته ها به ردوبدل یک رشته نامه و یادداشت دیگر، مانند آثار زیر منجر گردید:

R.W. Davies, John Barber, and E.J. Hobsbawm (LRB, February 17, 1983), Alec Nove (TLS, June 24, 1983, reprinted in Ferdinand Mount (ed.), Communism, op. cit., pp.210-211), and Robin Blackburn (TLS, July 15, 1983).

۳۲- نقش شخصیت در تاریخ نوشته بلخانف یکی از نمونه های چنین آثاری است. خلیل ملکی در ۱۳۳۱ ترجمه فارسی آن را به صورت رساله ای منتقل منتشر ساخت، که در دو دهه بعد نیز چندین بار به صورت مخفی تجدید چاپ شد. گنترگ و لنتینویچ بلخانف (۱۹۱۸-۱۸۵۶) که یکی از عوامل مهم نشر آراء مارکسیستی در میان روشنفکران روس بود این اثر را در ۱۸۹۸ به رشته تحریر درآورد. وی که به «پدر مارکسیسم در روسیه» شهرت داشت در شکل دادن به آراء بسیاری از روشنفکران مارکسیست هم نسل لنین نقش بسزایی یفا کرد. بنگرید به

Leszek Kolakowski, Main Currents of Marxism 3vols, Oxford University Press, 1978, Vol.2, pp.329-53.

اصول مطالعه (ج ۲، بی نا، تهران)، نشر بکا، بی نا (۱۳۵۷) که نوعی کتابشناسی است رانیز می توان به عنوان نمونه ای دیگر در این زمینه مورد توجه فرو داد. در این جزوه رشته آثاری در زمینه فلسفه، علوم اجتماعی، علوم طبیعی، هنر و ادبیات در سه سطح «ابتدایی»، «میان» و «پیشرفته» معرفی شده است. در این فهرست نقش شخصیت در تاریخ بلخانف در رده علوم اجتماعی، بخش تاریخ و به عنوان یکی از آثار «میان» طبقه بندی شده است.

۳۴- امیرحسین آریابنور، در آستانه رستاخیز: رساله در باب دینامیزم تاریخ، ج ۱، تهران، انتشارات ابن سینا ۱۳۳۱

۳۵- مجموعه مقالات تحت عنوان جامعه شناسی هنر (تهران، ۱۳۵۴) دیگر نوشته آریابنور نیز سبک و سیاق مشابهی دارد. اثر زیر نیز به عنوان نمونه ای از میزان نفوذ آریابنور و چگونگی تکرار و تقلید از سبک او توسط دیگران جالب توجه است: محمدرضا فرهانی، جامعه شناسی علمی و پویه تاریخ، تهران، ۱۳۶۰.

36. William Fielding Ogborn with Meyer F. Nankoff, Sociology, 1st edition Boston & New York: Houghton Mifflin Company, 1940; (New Impression, Boston & New York: Houghton Mifflin Company, 1946; 4th edition, Boston & New York: Houghton Mifflin Company, 1964)

ترجمه فارسی توسط امیرحسین آریابنور تحت عنوان زمینه جامعه شناسی (ج ۱)، تهران: دهخدا، ۱۳۴۴

ج ۹، تهران: کتابهای جیبی و انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۵)، ناگفته نماند که یکی از مزایای ماندگارتر کار آریابنور واژه های فارسی رسا و دقیقی است که در این ترجمه برای اصطلاحات جامعه شناسی ارائه داده است.

۲۷- در سال ۱۳۵۸ زمینه جامعه شناسی به چاپ دهم رسید. این کتاب به مباحثی چند نیز میدان داد که

آریانپور برخی از آنها را پاسخ بخشید. بنگرید به امیرحسین آریانپور، *فقه‌هایی بر زمینه جامعه‌شناسی*، تهران، کتابهای جیبی، ۱۳۵۲. برای آگاهی از نقدی بر «لیبرالیسم» و «کاربردگرایی» مؤلفان کتاب مزبور بنگرید به خسرو آموزگاران، *نقدی بر «زمینه جامعه‌شناسی» از دیدگاه جامعه‌شناسی علمی*، تهران: انتشارات شبگیر، ۱۳۵۸.

38-Will Durant. *The Story of Civilization; Vol. 1: Our Oriental Heritage*. 1st ed.

New York: Simon and Schuster, 1936.

ترجمه فارسی تحت عنوان *تاریخ تمدن*، ج ۱: *مشرق زمین گهواره تمدن*، ج ۱، تهران، اقبال،

۱۳۳۸ ترجمه امیرحسین آریانپور

۳۹-علی‌اصغر ضرابی، *مجموعه مباحثه‌ها*، تهران: انتشارات بامداد، ۱۳۵۱، صص ۶۴-۹. این

مصاحبه نخست در سال ۱۳۴۶ در مجله *فردوسی* منتشر شد.

40. Pitirim A. Sorokin. "Sociology of Yesterday, Today, and Tomorrow." *American*

*Sociological Review*, 30, No.6, (1965), pp.833\_843.

۴۱-علی‌اصغر ضرابی، پیشین، ص ۲۵

۴۲-پتیریم سوروکین (۱۹۶۸-۱۸۸۹) در آغاز کار در سال ۱۹۱۹ در دانشگاه پتروگراد به سمت استاد ارشد

جامعه‌شناسی منصوب شد سپس در ۱۹۲۲ به اتهام گرایش‌های ضدینشویکی از اتحاد شوروی اخراج گردید و راهی ایالات

متحده گشت. وی در سال ۱۹۳۰ بخش جامعه‌شناسی دانشگاه هاروارد را بنیان نهاد و سرپرستی مرکز تحقیقات هاروارد در

زمینه «نوع دوستی خلاق» را عهده‌دار گشت. وی از نقطه نظر تحول‌اندیشه جامعه‌شناسی به خاطر تمایزی که میان دو نوع

نظام اجتماعی- فرهنگی قائل است، شهرت دارد: نظام اجتماعی- فرهنگی بر بنیاد «ادراک حسی» (sensate) (مبتنی

بر تحقیق تجربی و علوم طبیعی)، و نظام منکی بر «صورمثالی» (ideational) (مبتنی بر روابط رازورانه و عرفانی چون

اقتدار یا اعتقاد). سوروکین بر این اعتقاد بود که فرهنگ مبتنی بر «ادراک حسی» که در پی سپری شدن قرون وسطی و طلوع

تمدن صنعتی غرب دست بالا را یافته است در چنان وضعیتی بحرانی قرار دارد که هرآن امکان دارد به هرج و مرجی اساسی

منجر شود. وی برای پیشگیری از بروز چنین وضعیتی نوع جدیدی از علم مبتنی بر دوستی و الفت (amitological)

(science) را توصیه کرد که از یک عشق نوع‌دوستانه غیرجنسی ملهم شده باشد تا بتواند به اعاده امکاناتی درعرصه

همزیستی مسالمت‌آمیز و به‌هنگام کمک کند.

۴۳-برای آگاهی از دیگر آراء آریانپور بنگرید به «گفتگو با دکتر امیرحسین آریانپور»، بخش اول، «قرن آینده عصر

فترتیک است»، *آدینه شماره‌های ۵۵ و ۵۶*، فروردین ۱۳۷۰؛ بخش دوم، «آموزش سنتی نفی خلاقیت آدمی است»،

*آدینه*، شماره‌های ۵۷ و ۵۸، اردیبهشت ۱۳۷۰؛ «گفتگو با دکتر امیرحسین آریانپور، برداشتی مردمی از فرهنگ»،

*دنیای سخن*، شماره ۶۱، شهریور و مهر ۱۳۷۳، صص ۳۱-۲۰. با تشکر از علی صدر که متن این مصاحبه‌ها را در

اختیارم نهادند.

۴۴-واژه غریب‌دگی را نخست احمد فریدعنوان کرد، آنگاه جلال آل احمد در رساله‌ای که به همین نام در سال

۱۳۴۱ در تهران منتشر ساخت آن را بر سر زبان‌ها انداخت آن کوشید. برای آگاهی از مباحثی چند در این زمینه بنگرید به

Brad Hanson. "The Westoxication' of Iran: Depictions and Reactions of Behrangī. Al-e Ahmad and Sharfātī", International Journal of Middle East Studies. 15. No. 1(1983). pp.1-23. Hamid Enayat, in "The State of Social Sciences in Iran." loc. cit.

حمید عنایت در این مقاله غربزدگی را Occidentitis ترجمه کرده است. با وام گرفتن اصطلاحی از وی. ال. رافائل می توان آن را در انگلیسی به "Contracting" The West نیز ترجمه کرد:

Vicente L. Rafael. Contracting Colonialism (Translation and Christian Conversion 1488 in Tagalog Society under Early Spanish Rule). Ithaca: Cornell University Press. (Second edition. Durham: Duke University Press, 1993).

نگرانی نسبت به ازخود بیگانگی فرهنگی و زبانی رامی توان در آثار برخی از نویسندگان متقدم ایران نیز ملاحظه کرد. مانند داستان «فارسی شکر است» اثر محمدعلی جمالزاده (در مجموعه یکی بود یکی نبود، برلین ۱۹۲۱) یا فرهنگ چیست؟ به قلم احمد کسروی (ج ۲، تهران، ۱۳۲۴) یا تسخیر تمدن فرنگی نوشته فخرالدین شادمان (تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۶). برای آگاهی از یک بررسی انتقادی از کل بحث غربزدگی در ایران، گرید به مهرزاد بروجردی، «غربزدگی و شرقشناسی وارونه»، ایران نامه، سال هشتم، شماره ۳، (۱۹۹۰)، صص ۹۰-۳۷۵.

۴۰- برای آگاهی از بحثی در مورد برخی از جوانب گسترده تر این موضوع بنگرید به علی قیصری، نقد ادب ایدئولوژیک: مروری بر ادبیات روشنفکری و مکتبی ایران، ایران نامه، سال هفتم، شماره ۲ (۱۹۹۴)، صص ۲۵۸-۲۳۳

۴۶- از این رو پیشنهاد فرمانفرمایان در مورد ایجاد مؤسسات پژوهشی و مراکز اسناد، دست کم در قیاس با اظهارات کلی کاظم زاده و آدمیت، دارای جنبه ای مشخص و برنامه ای معلوم است.

۴۷- برای بحثی گسترده تر در این زمینه بنگرید به آرامش دوستدار، «روشنفکری پیرامونی و مسئله زبان»، کنکاش، شماره ۱۰ (۱۳۷۲/۱۹۹۳) و صص ۳۵-۶

کتبخانه  
رتال خانه مردم انسانی